نایب اسدالله

در یادداشت‌های روزانه‌ی محمدعلی فروغی

خسرو احتشامی‌هونه‌گانی

شاعر و پژوهشگر

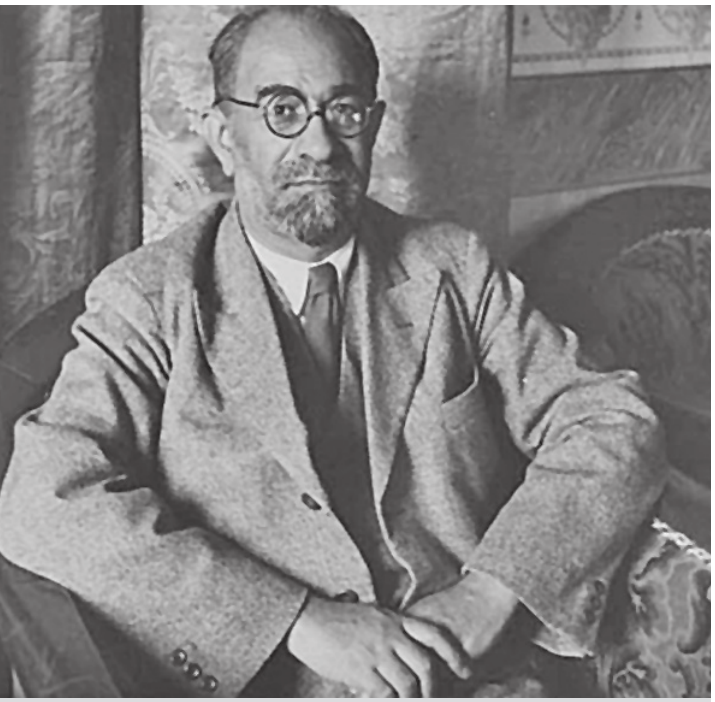

محمدعلی فروغی

استاد ایرج افشار با مقدمه‌ای جامع یادداشت‌های روزانه ی محمد علی فروغی را منتشر کرده‌اند. این یادداشت‌ها شرح زندگی شش ماهه‌ی فروغی است که در بیست و شش سالگی تحریر گردیده است. دولت مردی که بیرون از حوزه‌ی سیاست، ادیب، شاعر، روزنامه نگار، مترجم، نویسنده و موسیقی‌دان هم بوده است از آواز خوش لذت می‌برده، تار و سه تار می‌نواخته و حتی به دوستان تعلیم می‌داده. در آن روزگار یعنی در تاریخ ۱۲۹۴ تا۱۳۲۱ قمری، یکصد و ده سال پیش، معتقد بوده که می‌توان برای موسیقی ایرانی نت نوشت. از نوشته‌های جالب خواندنی و ماندنی و قابل اعتماد او، مطالبی است پراکنده که در لابلای اوراق در مورد زندگی نایب اسدالله بنیان گذار مکتب نی نوازی یادداشت کرده. این نوشته‌ها مستندترین نوشتار درباره‌ی هنرمند بی‌نظیری است که تا کنون آنچه از اهالی موسیقی راجع به او شنیده‌ایم بیشتر به قصه و داستان شباهت دارد و همه ساخته و پرداخته ذهن معاصرینی است که با موسیقی آشنایی دارند. این کوچک خواندن این کتاب ارزشمند را به همه دوستداران ادب توصیه می‌کند و برای استاد ایرج افشار آرزوی سلامتی و طول عمر دارد و از پیر سمرقند سخنی وام می‌گیرد که دیر زیاد آن بزرگوار خداوند...

صفحه‌ی۱۷۰: بعد قدری ساز زد. آقا یحیی خان خوب تار می‌زند. عمادالکتاب هم ضرب می‌گیرد اما آلت آن حاضر نبود. نایب اسدالله اصفهانی نی‌زن، منزل عماد الکتاب منزل دارد. نی زدن نایب هم حکایتی دارد ورای سازهای معمولی؛ می‌توان گفت در عالم خودش از ساز آقا حسینقلی بالاتر است. متاسفانه شنیدم محمد صادق خان سنتوری چند ماه پیش مرحوم شده، خیلی حیف بود.

نایب اسدالله

به مناسبت دشتی که نایب اسدالله زد آقا گفت «پدر فروغی» در سفر بنادر لنگه به جهرم، وقتی قدری از قافله جدا افتاده بودم جوانی از اهل آن ولایت بنا کرد به خواندن آواز دشتی؛ چنان خوب که مرا منقلب کرد و راه گم کردم. بعد از قافله که مرا گم کرده بودند تیر اندازی کردند و راه را پیدا کردم. آن شب منقلب بودم. تمام اهالی فارس دشتی را خیلی خوب می‌خوانند اصفهانی‌ها در موسیقی خیلی ذوق دارند، شیرازی‌ها در شعر و مردم کرمان هم خیلی مردمان با ذوقی هستند

صفحه‌ی۲۹۲: منزل که آمدم محقق‌الدوله اینجا بود و عماد الکتاب و نایب اسدالله نی‌زن اصفهانی و سایر اشخاص معمول بودند؛ نایب‌اسدالله به نی زدن شروع کرد و ما کار را موقوف کردیم. جای میرزا حسن خان خالی که بگوید «عرفت الله بفسخ العزائم» اما نایب اسدالله معرکه می‌کند با نی ارگ می‌زند آن هم به چه کاملی و خوبی«فروغی نی او را به ساز ارگ تشبیه کرده است که بسیار جالب است.»

صفحه‌ی ۲۶۳: به مناسبت دشتی که نایب اسدالله زد آقا گفت «پدر فروغی» در سفر بنادر لنگه به جهرم، وقتی قدری از قافله جدا افتاده بودم جوانی از اهل آن ولایت بنا کرد به خواندن آواز دشتی؛ چنان خوب که مرا منقلب کرد و راه گم کردم. بعد از قافله که مرا گم کرده بودند تیر اندازی کردند و راه را پیدا کردم. آن شب منقلب بودم. تمام اهالی فارس دشتی را خیلی خوب می‌خوانند اصفهانی‌ها در موسیقی خیلی ذوق دارند، شیرازی‌ها در شعر و مردم کرمان هم خیلی مردمان با ذوقی هستند.

صفحه‌ی۳۱۸-۳۱۹: گردش کردیم در باغ و نایب اسدالله قدری شروع به نی زدن کرد و برای دماغ تر کردن، اما برای این که روبه‌روی حاجی محمد حسن و برادرش نباشد، نایب را در پشت درخت‌ها پنهان کرده بودیم، خیلی راحت نبود نایب اسدالله مشغول نی زدن بود، امین دربار آمد به واسطه‌ی این که در بین حرف می‌زد، قدری مانع حال می‌شد.

صفحه‌ی ۳۵۰: عمادالکتاب و نایب اسدالله هم آنجا بودند؛ صحبت کردیم غروب بیرون آمدیم صحبت‌ها همه از جنگ روس و ژاپن بود.

صفحه‌ی ۳۷۹: صبح رفتم منزل سعیدالاطبا او را برای امشب دعوت کردم زیرا که عبدالله میرزا و محقق الدوله و عمادالکتاب و نایب اسدالله نی زن اینجا می‌آیند نشستم و مقداری از راه را هم پیاده رفتم.

صفحه‌ی۳۸۰: عصر عمادالکتاب را دیدم گفت شمس الملک پسر عین الدوله، نایب اسدالله را برده و امشب نمی‌تواند بیاید. اوقات ما تلخ شد اما شب آمدند؛ عمادالکتاب، نایب اسدالله را آورده بود عبدالله میرزا هم آمد. اگر اوقات تلخی محقق الدوله نبود، خوش می‌گذشت افسوس که روزگار همیشه مخالف اوست.

صفحه‌ی۴۰۵: سراغ میرزا مجید خان، پسر دیگر مظفرالملک را گرفتیم. رفتیم او را ببینیم در بین راه نایب اسدالله نی‌زن را دیدیم و گفتیم احتمال دارد بیاییم منزل عمادالکتاب، زیرا که نایب اسدالله در منزل عمادالکتاب اقامت دارد. رفتیم منزل عمادالکتاب ناهار ما را نگاه داشت.

صفحه ۴۰۶: باری بعد از ناهار نایب اسدالله قدری نی زد؛ بسیار خوب زد. حیف که من دماغ نداشتم. صحبت از موسیقیدان‌ها و آوازه خوان‌ها و ساز زن‌های اصفهان شد که خیلی نقل داشتند. نایب اسدالله از یک نفر موسوم به رحیم زری باف حکایت کرد که صدای او چنان بود که وقتی در مجلسی خواند، لاله «چراغ» جلو او ترکید و به مردنگی «ظرفی بلورین که روی لاله می‌گذاشتند تا خاموش شود» خورد و آن را شکست.

صفحه‌ی۳۱۹: باری عمادالکتاب می‌گفت چند روز است نایب‌اسدالله به خیال مردن افتاده و خیلی محزون شده و این از غربت است و پریشانی، زیرا که شعاع السلطنه او را یک سفر به شیراز برد و بهره‌ای از شاهزاده نبرد، بلکه قریب چهار صد تومان مقروض شد حالا هم باز می‌خواهد او را ببرد و خیلی اوقاتش تلخ است و نمی‌تواند چگونه مستخلص شود.

آخرین مطلب مستندی که نگارنده در مورد نایب اسدالله دیده‌ام در خاطرات مریم فیروز است که در دوازده سالگی در اصفهان در شب کودتای ۱۲۹۹ او را در اصفهان دیده است. چون این مطالب را برای شناختن نادره‌ی هنر نی‌نوازی مفید یافتم استخراج کردم تا مورد استفاده محققان موسیقی قرار گیرد...